

خود شناسی (جلسه ۲۹ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحثی که باقی مانده این است که راه وصول به ایمان چیست. ایمان که آن غایت و نهایت حرکت انسان است در مسیر تکامل خودش، یعنی همان بهشت سعادت است. اگر کسی به ایمان برسد به آن آرامش مطلوب خودش رسیده است. راه وصول به این بهشت سعادت و این ایمان چیست. راه وصول به ایمان مبارزه ی با نفس است. جهاد با نفس است. در روایتی از رسول اکرم (ص) وارد شده است که حضرت فرمود «مَرَحَبًا لِقَوْمٍ قَضَبَ الْجَهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجَهَادُ الْأَكْبَرُ» وقتی که لشکریان از جهاد با دشمن، جهاد اصغر برگشته بودند حضرت فرمود که مرحبا به کسانی که این ها جهاد اصغر را به پایان رساندند، و باقی مانده است بر آن ها جهاد اکبر. «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ جَهَادَ الْأَكْبَرَ» سؤال کردند که ما جنگ کردیم، این همه فداکاری، این همه کشته، این همه زخمی، این همه شجاعت، خوب جهاد اکبر دیگر چیست، حضرت فرمود که «جَهَادُ النَّفْسِ» جهاد با نفس. از حضرت علی (ع) باز روایت شده که حضرت فرمود که «زَلُّوا أَنْفُسَكُمْ» نفوس خودتان، جان های خودتان را، نفس خودتان را، یعنی خودتان را، نفس یعنی خود، زلیل کنید، خوار کنید، حقیر کنید، «زَلُّوا أَنْفُسَكُمْ». این جا این سؤال مطرح می شود که ما این همه از نفس و خود تعریف کردیم، این همه خوبی گفتیم، گفتیم که این نفس، نفس الهی است، خود ما در حقیقت خدای ماست، خودشناسی همان خداشناسی است، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» در روایت دیگر است که «أَعْرَفَكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفَكُمْ بِرَبِّهِ» داناترین شما به خودش آگاه ترین شماست به پروردگارش. و حتماً توجه دارید که می فرماید که «بِرَبِّهِ» نمی فرماید «بِرَبِّ» یعنی پروردگار هر کسی در درون خود اوست. و شناخت پروردگار خودش متوقف بر شناخت خودش است. و به اندازه ی شناخت خودش است. اگر درجه ی شناختش نسبت به خودش کم است، خداشناسی اش کم است؛ خودشناسی اش زیاد است، خداشناسی اش زیاد است. باز در روایت دیگر هست که حضرت فرمود که «أَعْلَمَكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمَكُمْ بِرَبِّهِ» آن روایت داشت «أَعْرَفْكُمْ» این جا می فرماید «أَعْلَمْكُمْ» حالا فرق «أَعْلَمْكُمْ» با «أَعْرَفْكُمْ» شاید در این باشد که یکی مرتبه ی علم است، دیگری مرتبه ی ایمان است. «أَعْلَمْكُمْ» یعنی علم. «أَعْرَفْكُمْ» آن مرحله ی ایمان است که معرفت ایمانی است، علمی که تبدیل به ایمان شده، تعبیر به معرفت می شود، عمیق تر است. یعنی درجه ی علم شما به خودتان با درجه ی علمتان به خدای خودتان یک نسبت تساوی بینش برقرار است. هر چقدر خودتان را بیشتر شناختید، خدا را بیشتر شناخته اید، و همچنین درجه ی ایمان به خودتان، با ایمان به خدا، هر چقدر که ایمان به خودت بیشتر داری، به خدا ایمان بیشتر داری. این خودی که این قدر تعریف شده، این قدر بزرگ است، که مقصد ماست، ما اگر بخواهیم که به بهشت سعادت برسیم، باید به ایمان به این خود برسیم. که همان ایمان به خداست. هدف ماست، مقصد ماست، بهشت ماست. بهشت ما در خود ماست. خوب پس چطور می فرماید که «زَلُّوا أَنْفُسَكُمْ». کوچک کنید خودتان را. جواب این است که انسان حقیقت جاننش و خودش و نفسش همان حقیقت الهی و «فَطَرَهُ اللَّهُ أَتْنَى فِطْرِ النَّاسِ عَلَيْهَا» است. این حقیقت جاننش است. و در این بحثی نیست. و این ادله حاکمی از این معناست. اما الان که هنوز اول راه است، و به مقصد نرسیده، به قیامت خودش نرسیده، به بهشت سعادتش نائل نشده، بهشت سعادت کجا بود؟ آن جایی بود که ما معاد را پشت سر بگذاریم، به قیامت برسیم، خدایی که در درون فطرت ماست، در جان ما هست، برای ما عیان شود، آشکار شود، باطن و ضمیر ما از ضمیر بودن و باطن بودن در بیاید، هویدا شود. هر موقع که فطرت ما رو آمد. این که گفته می شود معاد یعنی اود، اود به فطرت. آن جایی که ما بر می گردیم به فطرتمان. و فطرت ما رو می آید. این جا قیامت است. «يَوْمَ تُبَلَّ السَّرَائِرُ» روزی که آشکار می شود آن چه را که پنهان است، هر چه پنهانی است، هر چه مخفی است، همه رو می آید. البته یک ضمیر نداریم، قبلاً عرض کردیم دو ضمیر داریم، ضمیر فطرت، ضمیر روان. ضمیر فطرت ماست که مربوط به خود ماست و همه ی حقایق در او هست. و آن ضمیری که در ابتدای تولد ما خالی است، «أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» وقتی که متولد شدید قرآن می فرماید که هیچ چیز نمی دانستی، یعنی آن ضمیر خالی بود. ولی خوب الان آن ضمیر پر شده، حالا این ضمیر در آن چه چیزهایی هست و چه مسائلی و چه مطالبی، چقدر خوب، چقدر بد، این ها بعداً معلوم می شود «يَوْمَ تُبَلَّ السَّرَائِرُ» فلذا فرمودند «تُحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» قبل از این که آن موقع برسد، آن زمان بیاید و همه ی اسرار رو شود، به حساب خودتان برسید، خودتان را رو بیاورید، با انتخابتان، با اختیاراتان رسیدگی کنید. پس چون انسان خودش را نمی شناسد، خود واقعی الهی فطری خودش را نمی شناسد، خودش را این بدن می داند، ابتدا این طور است دیگر، اگر خود شناسی نداشته باشد خودش را بدن می بیند، در مقابل آیینی که قرار می گیرد بگویند چه کار می کنی می گوید دارم خودم را نگاه می کنم، در حالی که دارد صورتش را نگاه می کند، در حالی که دارد چشم هایش را نگاه می کند، ابرویش را نگاه می کند، بینیش را نگاه می کند، ولی می گوید دارم خودم را نگاه می کنم. خودش را این

بدن می‌داند. در نتیجه وقتی به او بگوییم که مبارزه‌ی با نفس کن، مبارزه کن با خودت، با خودت جهاد کن، این خود می‌شود کدام خود؟ می‌شود همین خودی که به معنای بدن است. یعنی سطح معرفت را بیاور بالا. این بدن تو نیستی. خواسته‌های این بدن خواسته‌های تو نیست. کسی که این مرحله را طی کرد، فهمید که این بدن خودش نیست. منتقل می‌شود به مرحله‌ی بعدی. و فکر می‌کند که روانش خودش است. برزخ خودش است. این مرحله‌ی بعدی است. یک حجاب کنار رفت. ولی در مرحله‌ی علمی رفت. یعنی در مباحث خودشناسی، در جلسات خودشناسی. تازه به گوشش خورده یک چیزهایی، متوجه شده که این بدن خودش نیست. بعد متوجه می‌شود که نه، روانش هم خودش نیست. این طور نیست که اگر روانش به لذتی رسید، به آرامشی رسید، خودش به آرامش رسیده باشد، آرامش روح با آرامش روان فرق می‌کند. این‌ها را در بحث‌های خودشناسی کم‌کم متوجه می‌شود. ولی این را یک خورده مشکل تر. آن مرحله‌ی اول را که این بدن تو نیستی آن را زود متوجه می‌شود. اما این که این روان هم که می‌بینی، وقتی خواب می‌بینی در خواب چه اتفاقی می‌افتد، می‌روی به جاهای مختلف، مثلاً خواب دیده‌ای رفته‌ای مشهد مسافرت، چند روز هم آن جا بوده‌ای، چقدر هم اتفاقات افتاد، بعد که بر می‌گردی چشم باز می‌کنی نگاه می‌کنی ساعت را می‌بینی همه‌اش نیم ساعت بیشتر نخوابیده‌ای، در این نیم ساعت چقدر جاها رفته‌ای، چقدر کارها کرده‌ای، چقدر بحث‌ها کرده‌ای. بعد این جا می‌گویی هان خودم را پیدا کردم. فهمیدم که من این بدن نیستم. می‌دانی من چه هستیم؟ من آن هستیم که در خواب فوق زمان، خارج از مکان، من یک موجود لازمانی هستیم، موجود لامکانی هستیم، این‌ها را متوجه می‌شود. ولی در خواب یک چیزهایی هنوز هست، رنگ هم دارد، یعنی چیزهایی که خواب می‌بینی رنگی است، خواب سیاه سفید که نمی‌بینی، همه خواب رنگی می‌بینند، شکل و ظاهر و صورت هم دارد. زمان ندارد، مکان ندارد، اما یک چیزهای دیگری را هنوز دارد، از این خواص عالم ماده. وزن ندارد. یعنی اگر در خواب به کسی مثلاً فرض کنی شما مشتکی بزنی این مشت شما رد می‌کند دیگر علی‌القائده باید رد کند. ولی می‌بینیش، شکلش همان خودش است. آن کسی که فرض کنید فوت کرده بوده، حالا خوابش را دیده‌ای، خودش را می‌بینی، با همان شکل، با همان قیافه، گاهی جوان تر، گاهی فرض کنید پیر تر، گاهی ناراحت است، گاهی خوشحال است، لباسش تغییر کرده، امثال این‌ها، ولی خودش است، شکل دارد، قیافه دارد، این مرحله‌ی بعدی است که می‌گویی من متوجه شدم که من این نبودم، آن هم نه، بعد حالا ما کلی باید این جا زحمت بکشیم، تلاش کنیم که بگوییم این هم نیستی، این یک وسیله است در اختیارات است، این یک قدرتی است که خدای متعال به تو داده، این هم یک بعدی از ابعاد است ولی خودت نیستی. این مربوط می‌شود به عالم برزخ. تا در مباحث تئوری و در مباحث این چنین می‌رسیم به این که خود ما و خود حقیقی ما آن روح فطری الهی «فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» است. آرامش ما، لذت ما به چیست، این‌ها را یکی یکی توضیح می‌دهیم، بحث می‌کنیم، که اگر از داشتن کمالی لذت بردی، آن لذت، لذت روح شماست. اما اگر که از شنیدن صدای خوشی لذت بردی، این لذت، لذت خودت نیست، لذت روانت است. اگر موسیقی را پخش کردند شما تحت تأثیر قرار گرفتی، این ربطی به خودت ندارد، حیوانات هم همین طور هستند، آن‌ها هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در مورد گاو گفته‌اند که امتحان کرده‌اند موسیقی پخش کرده‌اند شیر گاو زیاد شده. خوراکش زیاد شده، آب زیاد خورده، شیرش زیاد شده. تأثیر دارد. گاهی ما فکر می‌کنیم هر چیزی که در این عالم منشأ اثر است، خاصیتی دارد، خوب است. در حالی که نه، این طور نیست. هر چیزی که در این عالم منشأ اثر است و خاصیتی دارد به معنای فلسفی خوب است. اما به معنای فقهی یا اخلاقی می‌تواند برای ما بد باشد. از علم بهتر دیگر نداریم. همین علمی که خیلی هم عالی است و خیلی هم خوب است ولی برای انسان یک جاهایی مضر است، فلذا به خدا پناه می‌بریم، می‌گوییم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» خدایا به تو پناه می‌بریم از علم‌هایی که ما نفعی ندارد برایمان. حالا علمی که نفع ندارد گاهی ضرر هم ندارد، گاهی ضرر هم دارد. فلذا در روایت فرمودند که «لَعَلِمَ أَرْبَعَهُ، عِلْمٌ يَنْفَعُ وَ عِلْمٌ يَشْفَعُ» یعنی شفا می‌دهد «وَ عِلْمٌ يَرْفَعُ وَ عِلْمٌ يَضُرُّ» آن علمی که «يَنْفَعُ» «عِلْمُ الشَّرِيْعَةِ» است، آن علمی که شفا می‌دهد «عِلْمُ الْقُرْآنِ» است، خیلی عالی است، و آن علمی که «يَرْفَعُ» موجب رفعت است «الْنَحْوُ» یعنی ادبیات، خوش صحبتی، قشنگ که صحبت کنی همه تحویلت می‌گیرند، خیال می‌کنند یک چیزی است، یک خبری است، «وَ عِلْمٌ يَضُرُّ» آن علمی که پایین می‌آورد و بیچاره‌ات می‌کند و بدبختت می‌کند که دیگر در زمره‌ی علوم مضر و حرام محسوب می‌شود «الْنَجْمُ» یعنی این کسانی که بر اساس ستارگان پیشگویی می‌کنند و فال می‌گیرند و یک حرف‌هایی می‌زنند و یک کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند، پس علم یَضُرُّ هم داریم، علم است، ولی یَضُرُّ، پایین می‌آورد، کوچکت می‌کند. خوب و بد معانی مختلف دارد. از چه دیدگاهی می‌گویی خوب است، موسیقی تأثیر دارد، بله چه کسی گفته تأثیر ندارد، خیلی هم اثراتی دارد، ولی آثار مخرب. خیلی خاصیت دارد ولی خواص منفی. صرف این که بگوییم اثر دارد، می‌گوید من گوش کردم خیلی مؤثر است، خیلی خوب بوده، از دید تو خوب بوده، خیال کرده‌ای خوب است، اگر هروبین هم بکشی خیلی مزه دارد، آن‌هایی که می‌کشند همین طوری شروع می‌کنند دیگر، این که دلیل نمی‌شود که بگویی که پس این دیگر خوب است. باید عواقبش را بسنجی. اگر عواقبش را سنجیدی بعد گفتی خوب است، خیلی خوب است، قبول می‌کنیم. اما اگر که نه صرف این که روی شما اثر گذاشته، اثر مقطعی، تمام داروهای مسکن، این‌ها خیلی خوب است، ولی مسکن‌ها انواع و اقسام دارد، بعضی مسکن‌ها اعتیاد آور است،

بعضی ها نه، اعتیاد آور نیست. بعضی ها مسکن ها مداوا کننده هم هست، هم تسکین می دهد درد را، هم درمان می کند بیماری را. خوب انسان عاقل باید در بین این ها بگردد ببیند کدام صلاح است، که این ها همه اش خودشناسی می خواهد که انسان اول بفهمد، این مرحله را در کند که من این ها نیستم. آن حقیقت وجودی خودش را پیدا کند. این مرحله ی علمش. پس با خودت مبارزه کن. یعنی بفهم که این بدن نیستی. با خودت دوباره باز هم مبارزه کن، بفهم که روان هم نیستی. باز وقتی فهمیدی که روان هم نیستی دیگر خودت را پیدا کرده ای. حالا باز هم با خودت مبارزه کن. این دیگر چرا؟ یعنی بعد از این که این بحث های خودشناسی تمام شد حالا تازه اول جهاد با نفس است. در مرحله ی علم شما جهاد کرده ای، فهمیده ای، شعور پیدا کرده ای، عقل پیدا کرده ای، که شاید اسم جهاد هم اصلاً صحیح نباشد آن جا به کار ببریم. فهمیده ای. هنوز هیچ کاری نکرده ای. قدمی بر نداشته ای. جهاد با نفس تازه می خواهد شروع شود. حالا جهاد کن با خودت. با نفست جهاد کن. یعنی باطناً هنوز خودت را این بدن می دانی. باورت نشده. حرفش را می زنی، درسش را هم می دهی، خوب هم سخنرانی می کنی، اما اگر که یک بند انگشتت از دستت جدا شود به هم می ریزی. مثل این که از وجودت، از جانت یک چیزی جدا شده. کوچک ترین خاری به پایت برود زمین و زمان را یکی می کنی. یک خورده گرسنه که شوی، این ها را باید از مادر هایتان پرسید. که این پسر شما یا از خانم هایتان، آن هایی که همسر دارند، از همسرانشان پرسیم، این وقتی که یک چیزی کم می شود، زیاد می شود، مثلاً نمک غذایی یک خورده زیاد است، نمک غذا یک خورده کم است، چه کار می کند در خانه، حالا خودشناسی هم می آید، یک دوره خودشناسی را گذرانده، یعنی می داند که او این بدن و این شکم و این شهوت و این ها نیست. بگوییم مطمئن هستی می گویی مطمئن هستم، می گویی یه قسم حضرت عباس، اما نرسیده به شکمش هنوز، این علم فعلاً در ذهنش است، هنوز به شکم نرسیده، یک خورده شکم کم و زیاد می شود خانه را می گذارد روی سرش، این چه وضعش است، این چه غذایی است، ما همیشه باید غذاییمان شور باشد، حالا یک دفعه این طوری شده، البته این طور خلیات مربوط به خانم هاست، که یک دفعه را نسبت می دهند به همه دفعه، این قانونش است اصلاً کلاً خانم ها این طوری هستند. اگر شما یک موقع دیدی که خانمی مثلاً فرض کنید یک چنین بر خوردی با شما کرد شما به هم نریزید، عصبانی نشوید، که این چقدر بی انصافی است، من این همه محبت کردم، این همه خوبی کردم، یک دفعه حالا کم شده، تمام خوبی های من را زیر سؤال برد، می گوید تو اصلاً در طول عمرت یک قدم خیر برنداشتی، یک کار مفید نکردی، یک فرض کنید که خوبی به من نکردی، واقعاً این طوری است، ولی این را می گویند فقط، بعد که حالشان به جا می آید و میزان می شوند دیگر مسأله ای نیست، یادشان می رود. یعنی واقعی نمی گویند. این جز خلیاتشان است، اگر نگویند اصلاً آن روز مثلاً شب نمی شود. زن نیستند یعنی اصلاً. خداوکیلی این کلماتی که از ائمه رسیده در خصوص زن ها، این روایاتی که از پیغمبر خدا رسیده در مورد زن ها، که زن ها این طوری هستند، زن ها آن طوری هستند، شبیه این هایی که من الان دارم می گویم. خدایی این به نفع خانم هاست یا به ضرر خانم ها؟ یعنی الان ما داریم خانم ها را موعظه می کنیم یا داریم شما آقایان را موعظه می کنیم؟ الان ما در مقام موعظه ی شما آقایان بودیم، گفتیم مراقب باشید، این خانم ها این اخلاق و ویژگی خانمیشان است، اخلاق زنانگیشان است، باید این طوری باشند اصلاً، خدا این ها را این طوری خلق کرده، این بد نیست برای زن، شما چون زن را نمی شناسی بد می دانی، خیال می کنی زن ها باید مثل شما باشند، نه، اگر شناخت درستی پیدا کنی، بنابراین تمام این روایتی که وارد شده این ها در مقام این است که رابطه ی بین زن و مرد را اصلاح کند، تفاهم ایجاد کند بین زن و مرد. این عدم تفاهم به خاطر عدم شناخت است. مردها زن ها را نمی شناسند، تحمیل می کنند به آن ها و آسیب روانی می رسانند به زن ها، خبر ندارند که این زن ها تحت فشارهای روانی که قرار می گیرند در شرایط مختلف، در موقعیت های گوناگون این ها باید خودشان را با نق زدن، قر زدن، دعوا کردن، آن هم با شوهر، باید ارضا کنند، خودشان را تخلیه کنند، مرد که می آید در خانه این خانم به جای این که او را تحویل بگیرد، دست شما درد نکند، خسته نباشید، مثلاً فرض کنید که یک شربتی به او بدهد، شروع می کند نق زدن، قر زدن، ناراحتی کردن، بد اخلاقی کردن، بد انقی کردن، با همه ی این اوصافی که گفتم، یعنی من حیث المجموع، وسطش یک چیز هم رد نمی شود، یک خورده که از این کارها می کند مرد اگر تحمل کند یعنی بشناسد، بداند که این الان با او مشکلی ندارد، این یک مشکلات دیگری هست چون ظرفیتش کم است، تحملش کم است فلذا این طوری می شود، این باید یک طوری خودش را خالی کند، فلذا یکی از علت هایی که سکنه در مرد ها بیشتر است تا زن ها همین است که مرد ها تودار هستند، زن ها نه، بیرون می ریزند، به محض این که مشکلی، مصیبتی، مسأله ای، شروع می کنند گریه کردن، مرد نگاه می کند تعجب می کند این گریه کجا بود، این اشک چقدر آماده بود، این گوشه منتظر بود که کلیدش را بزنند بیاید، به این سرعت. زن هایی که آن مراحل فرض کنید که خودشناسی را هم طی کرده باشند همین هستند. مگر ویژگی های زنانگی نداشته باشند اصلاً. چون بعضی ها هستند بچه که بوده اند، این ها شیر پسر خورده اند، یعنی مثلاً از کسی شیر خورده اند که پسر زاییده بوده، این شیر آن را خورده، آن خصوصیات مردانگی به این منتقل شده، فلذا می بینید که خیلی از کسانی که این ها کارهای مردانگی می کنند، زن هایی که کارهای مردانگی می کنند و بعد هم افتخار می کنند، این ها اصلاً زن نیستند، خصوصیات زنانگیشان کم شده، ویژگی های زنانگیشان کم شده، زن به معنای واقعی کلمه زن هم البته کم پیدا می شود، این هم هست، که

همه ویژگی های یک زن در او جمع باشد. که آن طوری که در حقیقت خدای متعال می خواسته یک زن باشد. با همه آن ویژگی ها و خصوصیات باشد. که من حیث المجموع اگر یک چنین چیزی باشد که نور علی نور است. مرد ها هم به خاطر این هورمون هایی که در این مرغ ها می ریزند و می خورند این ها هورمون های زنانگی است، مرد ها می خورند خصوصیات زنانگی پیدا می کنند. اصلاً مردها هم همه حالت زنانگی پیدا کرده اند، بی غیرت شده اند اصلاً. بی غیرتی ها خیلی هایش به خاطر همین مسائل است. یک چیزهایی است که مربوط به خورد و خوراک است. ولی حالا دقیقاً در اثر چیست آن ها را باید پیگیری و ریشه یابی کنیم که ببینیم کجاها دستور اسلام را رعایت نکرده ایم در خورد و خوراک و یواشکی به خورد ما دارند می دهند و ما هم متوجه نیستیم. چون خبر نداریم این غذاهایی که می آورند می خوریم، دیگر از مرغ دیگر سالم تر، دیگر این مرغ که یک چیز مصنوعی نیست که بگوییم آن را ساخته اند، این مرغی است که خدا خلق کرده، روح دارد، راه می رود روی دوتا پا، بال می زند، در عین حال می گویند این مرغ این طوری است. یک غذاهایی می دهند به این ها، مرغی که باید مثلاً طی شش ماه به آن رشد نهایی خودش برسد طی هشتاد روز، هفتاد روز، یک کسی می گفت چهل روز، چه به این می دهند و چه کار می کنند و نمی شود هم نخوری، مرغ نخوری چه کار کنی، تمام میهمانی ها همه مرغ، نمی شود، بهترش می گویند این است که پوست مرغ را بکنی. از این مسائل بیابید بیرون. باید برسیم به آن جایی که از این پوسته و از این لایه های حجاب روی نفسمان و جان الهیمان مجرد شویم. بنابراین به ما می فرمایند که مجاهده ی با نفس کن. ریاضت بکش. مجاهده ی با نفس کن یعنی برس به این نتیجه، برس، نه فقط بفهم، بدان. تا روزه نگیری نمی رسی به این نتیجه، که قوای جسمی شما، قوای بدنی شما، نیروی شما، همه اش به خاطر این خوردن ها نیست، گاهی در نخوردن ها یک چیزهای دیگری وجود دارد، یک حرف هایی هست، یک مطالبی هست، یک حقایقی هست، همیشه غذای ما با این غذاها نیست. ماه رمضان که می آید می بینی عجب یک غذاهای دیگری هم وجود دارد. همه ی لذت ها در خوردن نیست. ماه رمضان که روزه می گیری، ریاضت می دهی به خودت، کم می خوری، یک فشارهایی را متحمل می شوی، می بینی یک دریاچه های جدیدی به رویت باز می شود، گاهی در خارج از ماه رمضان نا امید شده ای. در ماه رمضان که می آید خیلی امیدوار می شوی. قبل از ماه رمضان کسل بودی، ماه رمضان که می آید خیلی با نشاط می شوی، شادابی پیدا می کنی، یک لذت های جدیدی را درک می کنی، که تا قبلش آن لذت ها را نمی فهمیدی. داروی تربیت از پیر طریقت بستان / کادامی را بطرب علت نادانی نیست، حیوان را چه خبر زمزمه ی مرغ سحر. خارج از ماه رمضان ما مرغ سحر نمی فهمیم یعنی چه، زمزمه ی مرغ سحر چیست. می خوایم تا آفتاب هم بزند مثلاً. سحر را درک نمی کنیم. خفتگان را چه خبر زمزمه ی مرغ سحر. حیوان را خبر از عالم انسانی نیست. چو ایزد ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری. اگر فرمود که در ماه رمضان روزه بگیر، نخور. یقین کن این لذت اگر از تو گرفته شد لذت بالاتر، لذت عالی تر، لذت بهتر قرار است به تو داده شود. این در مورد محدودیت هاست. اگر فرمودند که حجاب داشته باش، پوشش الهی و اسلامی خودت را حفظ کن، فشار دارد، سخت است، تحمل می خواهی، صبر می خواهی، یقین داشته باش، در مقابل این فشاری که به شما وارد می شود، یقین داشته باش که راحتی منتظر شماست. «فان مع العسر یسرا» هم زمان با این که داری ریاضت می کشی لذت هم می بری. ولی گاهی این لذت برای ما ملموس و محسوس است در این عالم چون آن لذت مال یک بعد دیگر ماست، یک جنبه ی دیگر ماست، مربوط به آن خود ماست، روح ماست، گاهی هم متوجه نمی شوی، فشارش این جا به تو وارد می شود، بعداً می فهمی. کلی منافع، اگر دکنتر به شما می گوید آمپول بزن، این جا درد دارد، درد را تحمل کنی این همزمان که این آمپول دارد وارد بدن شما می شود دارد درمان می کند، منتهی به صحت و سلامتی شما می شود. اگر این جا شما این درد را تحمل کردی آن سلامتی به دنبالش نسیب شما می شود. اگر این پوشش و این حجاب اسلامی خودت را رعایت کردی، آن خانمی که خودش را حفظ می کند، از لعنت خدا خودش را حفظ می کند. کسی که بدون پوشش حالا بدون پوشش که هیچ، با عطر، یعنی به خودش عطر می زند برای این که معطر باشد وقتی مرد ها در کوچه و خیابان به او برخورد می کند بوی عطر او آن ها را جذب کن، جلب کند، از آن لحظه ای که از خانه بیرون می رود تا آن لحظه ای که برگردد ملائکه ی آسمان لعنتش می کنند. می گویی که کدام ملائکه، پس چرا من نمی بینم، کدام آسمان، ما که هر چه نگاه کردیم در آسمان ملائکه ای ندیدیم، هیچ صدایی هم نمی شنویم. این همان است. که ما هنوز آن حقایق و آن باطن عالم را درک نمی کنیم. باطن جان خودمان را نشناخته ایم. خیلی از حقایق در این عالم هست هنوز ما درک نکرده ایم، فلذا به ما می گویند مبارزه کن با نفس، یعنی پرده ها را کنار بزن، یکی یکی کنار بزن. بحثی که در گذشته مفصل داشتیم راجع به مفاسد بی بند و باری و بی حجابی آن جا مفصل توضیح دادیم که این بی بند و باری چه آثار زشت و ناپسندی برای خود فرد، برای خانواده ی فرد، برای جامعه ی فرد، برای همه چیز، همه کس، از هر جهت، تمام را مورد بررسی قرار دادیم که چطور این آسیب می رساند، چه برای جنس زن، چه برای جنس مرد، چه برای زنانی که زیبارو هستند، چه برای زنانی که از زیبایی چندانی برخوردار نیستند، برای تمام اقشار جامعه آسیب دارد. این رعایت می کند این دستور را، فشار دارد، اما این فشار جبران دارد. چو ایزد ز حکمت ببندد دری، یعنی این جا راحتی تو را گرفت، اما در کنارش چقدر آسایش و راحتی ها که چه در دنیا و چه در آخرت. حالا یک سری اش که اصلاً مربوط به عالم دنیاست. قسمت وسیع و عمده ای از آن مربوط به همین عالم دنیاست. الان خود آن خانم هایی

که بی بند و بار هستند خودشان ناراحت هستند، چون همه که زیبا نیستند، آن زیبایی آنچنانی که بتوانند به خواسته های نفسانی خودشان برسند که ندارند، وقتی این راه باز شد، که خانم ها خودشان را عرضه کنند به جامعه، به مردها، عرضه ی مفت، عرضه ی مجانی، یعنی این قدر بی ارزش شوند. که تمام آن زیبایی های خودشان را مفت و مجانی به هرزه های کوچه ارائه کنند. اول کسی که ضرر می کند خودشان هستند. حالا این یک بحثی باید مستقلاً تحت این عنوان کنیم چون خیلی مباحث مختلف و متنوعی می آید در آن مطرح می شود که مفید هم هست، لازم هم هست، احتمالاً هم باید این بحث انجام شود و مورد اطلاع جامعه باشد. خیلی از کسانی که بی بند و بار هستند علتش این است که نمی دانند بی بند و باری چقدر بد است. خبر از مفاسد بی بند و باری ندارند. اگر بدانند خودشان را حفظ می کنند. یعنی حاضر نمی شوند که ارزش خودشان را، یعنی آدم های بی ارزشی نیستند، بی شخصیت نیستند، ولی خبر ندارند که این کار یعنی چه. به محض این که مطلع شوند و خبردار شوند خودشان را حفظ می کنند، از آن کسانی هم که قبلاً خودشان را حفظ کرده اند این ها بیشتر حفظ می کنند، فقط نمی دانند، فقط خبر ندارد، و ان شاء الله باید به اطلاع آن ها رسانده شود و برسد. پس قرار بر این است که اگر ما بخواهیم به ایمان برسیم، به ایمان برسیم یعنی چه؟ یعنی فطرت ما رو بیاید. خدایی که در درون جان ما نهفته است، آشکار شود، به معاد اود کند، رو بیاید، برگردد، حقایق درون جان ما استخراج شود، بیرون کشیده شود، این جا ایمان است دیگر، ایمان این مرحله است، اگر بخواهیم به این مرحله برسیم باید این حجاب هایی که روی این حقایق را گرفته و روی این نور را پوشانده و نمی گذارد این نور خودش را نشان دهد این حجاب ها را کنار بزنیم. کنار زدنش مبارزه با نفس می خواهد. کدام نفس؟ همان خودت. مبارزه با خودت کن. شما الان در مرحله ی تئوری خودت را از بدنت، از روانت جدا کردی، در مرحله ی عملی، در مرحله ی ایمانی که هنوز جدا نشده ای. هنوز وقتی که یک موسیقی زیبایی نواخته شود تمام روان و اعصاب جذب می شود. چقدر هستند که معتاد هستند اصلاً نمی تواند گوش نکند. نه این که می خواهد گوش کند، نمی تواند گوش نکند. وابسته شده روانشان. ما هنوز به آن مرحله ی تجرد نرسیده ایم، بنابراین با همان خودت مبارزه کن، خود بلفعلت، آن را که الان با همه ی وجود خودت می دانی، نه فقط با ذهن تفکیک کرده ای و مجرد کرده ای و جدا کرده ای، با همه ی وجودت خودت می دانی، در مرحله ی قلبت خودت می دانی. علاقه ی به غیر خدا هنوز در قلب ما هست. پس با آن مبارزه کن. با خودت مبارزه کن. با قلبت مبارزه کن. همان قلبی که باید جای خدا باشد. چون هنوز خدا نیامده با آن مبارزه کن. پس همان نفس همان نفس است. این نفس همان نفس است ولی نفسی که الان داری. یعنی الان خودت را این می دانی، با همین مبارزه کن. مبارزه با آن چیست؟ عواملی در این مبارزه نقش دارد. این خودش یک جهاد است دیگر. یک جنگ است، یک ستیز است. تمام قوانینی که در تمام مبارزه ها و مسابقه ها و جهاد ها و جنگ ها حاکم است، تمام آن قوانین این جا حاکم است. و ان شاء الله همه ی آن قوانین را یکی یکی مورد بررسی قرار می دهیم که ما این جا باید چطوری از تمام آن قوانین استفاده کنیم در جنگ با خودمان که در حقیقت می شود جنگ با شیطان. مقابله ی با شیطان، کنار نیامدن با شیطان. مبارزه فهم می خواهد، عقل می خواهد، همه ی این ها را می خواهد که ان شاء الله یکی یکی مبارزه ها را و قوانینی که حاکم است در این مبارزه ها بررسی می کنیم. و راه های مبارزه با نفس را ان شاء الله در آینده بیان می کنیم. در روایت دیگر داریم که حضرت می فرماید که دشمنی کنید با خودتان، خود بلفعل ما شیطان است، ما که هنوز وارد در بهشت نشده ایم، به جایی نرسیده ایم که خودمان را هم علماً هم ایماناً خود الهی ببینیم که بگوییم «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه» این ها تئوری است ما فقط حرفش را زده ایم. ما هنوز به مقام تجرد نرسیده ایم که ما الان خودمان را، مرکبمان را، الاغمان، همه ی این ها با هم قاطی است. فلذا وقتی می گویند با خودت مبارزه کن این یعنی با الاغت مبارزه کن چون خودت از الاغت فعلاً جدا نیستی. معنایش این می شود نهایتاً که با مرکب مبارزه کن. در روایات دیگر داریم که می فرماید که «أعدا عدوک نفسک الّتی بین جنّیک» یعنی دشمن ترین دشمنان شما خودت هستی. همان خودت که در «بین جنّیک» در خودت هستی. از حضرت علی داریم که «نفسک أقرب أعدائك الیک» نزدیک ترین دشمنان تو به سوی تو خودت هستی. از شر خودت به خدا پناه ببر. «لا عدو أعدا علی المرأ من نفسه» هیچ دشمنی دشمن تر از خود شخص نیست. شما با خودت مبارزه کن. خودشکنی کن. چند تا مثال بزنیم. اگر کسی به تو بدی کرد، به او خوبی کن. این را می گویند مبارزه با نفس. او بدی کرده، به چه کسی بدی کرده، به شما بدی کرده، شما چه کسی هستی نگو من «فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها»، نه، نگو، ما گفتیم ولی شما نگو، بگو من چه کسی هستم حالا بدی کن مگر من چه کسی هستم، من باید به وظیفه خودم عمل کنم. شما خوبی کن. او تکبر می کند شما تواضع کن. او قطع می کند شما وصل کن. او قطع رحم می کند شما صله ی رحم کن. «صل من قطعک» صله کن کسی که با تو قطع کرده. او با شما قهر کرده شما با او آشتی کن. او به شما سلام نمی کند شما پیش قدم در سلام باش. جواب سلامت هم نمی دهد باز هم سلام کن. «و اذا خاف لهم الجاهلون قالوا سلاما» یک آدم نفهم به تورت خورد، یک تکه ای گفت، یک بدی گفت، یک بیراهی گفت، تحمل کن. این می شود مبارزه با نفس. نگو من، به من بودی؟ «فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها». «ضربة علی یوم الخندق» علی با تو فرق می کند، چه ضربه علی، خودت را نبر آن بالا بالا ها، تو هنوز این پایین هستی. زد در این گوشت این طرفت را هم بیاور بگو بزن. ولی در صورتی که بدانی نمی زنی! اما اگر که می دانی می زنی فرار کن! دشمن تو خود تویی ای تیره رو، این شعر

را من نمی پسندم، تیره رو، فحش نباید آدم بدهد، دشمن تو خود تویی ای تیره رو / دیگران را بی سبب دشمن مگو. نگو این دشمن من است، آن دشمن من است، تمام دنیا دشمن تو باشند اگر خودت دوست خودت باشی و خودت دشمن خودت نباشی به شما آسیبی نمی توانند برسانند. هیچ کس، هیچ ظالمی، هیچ دشمنی، حتی شیطان بزرگ، «أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك» یعنی شیطان بزرگ همان شیطان درونت است. خودت هستی، و الا امریکا چه کار می تواند بکند، امریکا شیطان بزرگ بیرونی است، یعنی در بین شیاطین بیرونی امریکا از همه بزرگ تر است، واقعیت هم دارد، همین هم هست، اما در مجموع، چقدر حضرت امام روی این حدیث تکیه داشت، که می فرمود «أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك» چندین بار این حدیث را خواند من تا جایی که یادم است سخنرانی های امام را گوش می کردم این روایت را مدام می خواند «أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك» یعنی از خودت شروع کن. دشمنت در خودت است. با خودت مبارزه کن. ریاضت بکش. فلذا خدای متعال در قرآن می فرماید که «ان الله لا یغیر ما بقوم» می دانید چه موقع امریکا دست از سلطه گری اش بر ما بر می دارد؟ «ان الله لا یغیر ما بقوم» یعنی ما نمی توانیم خود کفا شویم، نمی توانیم مستقل شویم، نمی توانیم آزاد باشیم، نمی توانیم بنده و برده امریکا نباشیم الا «حتی یغیروا ما بانفسهم» باز هم این جا تعبیر نفس است. یک حسابی در کار است. از این جا باید شروع شود. با شیطان درونت. با امریکای باطن ات مبارزه کن بعد ببین امریکای بیرونی چقدر زلیل می شود، چنان زلیل می شود شما اصلاً احتیاج ندارد، یعنی کاری از او نمی آید، شیطان بیرونی تا وقتی که در درون جای پا نداشته باشد، رد پا نداشته باشد، حالا ماهواره می فرستند مثلاً، بفرستد، وقتی شما از درون کارت درست است، او رد پای ندارد که بتواند، شما جای پا برایش نگذاشته ای. دشمن تو خود تویی ای خوب رو، خوب رو قشنگ تر است،

دشمن تو خود تویی ای خوب رو دیگران را بی سبب دشمن مگو.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ